

بررسی همانندی‌های نظریات عبدالقاهر جرجانی با ساختارگرایی و نقد نو

روح الله هادی* - لیلایسیدقاسم**

چکیده

عبدالقاهر جرجانی، بلاغی شهیر ایرانی در قرن پنجم با دو کتاب مهم خود، «اسرارالبلاغه» و به خصوص «دلایل الاعجاز»، انقلاب بلاغت عرب را رقم زد. در قرن حاضر پس از تلاش‌های محمد عبده در مصر برای احیای تفکر علمی اسلامی، تصحیح و چاپ آثار جرجانی رونق یافت. بلافاصله بعد از آن، تازگی و به روز بودن بسیاری از آرائش مورد توجه قرار گرفت و جست‌وجوی مشترکات نظری و عملی او با زبان‌شناسی و فلسفه زبانی مدرن به شکل گسترده آغاز شد. این تلاش که شاید اکنون به نیمه رسیده باشد، منجر به یافتن برابرنهادهای بسیاری برای آرای او شده و نتایج قابل توجهی در پی داشته است. بعضی از این همانندی‌ها نیز که عمدتاً از سوی محققان عرب طرح شده است، آمیخته به خطا یا نوعی تعصب و احساس کهنتری بوده و در نتیجه مستلزم نقد و بررسی است. این مقاله در پی آن است که با نگاهی نقادانه، تعدادی از آراء جرجانی در کتاب دلایل الاعجاز را که مجموعاً به نام «نظریه نظم» شهرت یافته در مقابل بعضی مشترکات طرح شده در زبان‌شناسی ساختارگرا و نقد نو بسنجد و به نقد و بررسی این مشترکات بپردازد. لفظ و معنی، محور جانشینی و هم‌نشینی و تفاوت زبان و کلام، از اهم مباحثی هستند که مجرای پیوند جرجانی با زبان‌شناسی معاصر به شمار می‌آیند.

کلیدواژه: عبدالقاهر جرجانی، نظریه نظم، زبان‌شناسی، نقد نو، ساختارگرایی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

** دانشجوی دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران، عهده دار مکاتبات L_ghasemi۲۰۰۲@yahoo.com

تاریخ وصول: ۹۲/۴/۱۲ - پذیرش نهایی: ۹۳/۲/۲



مقدمه

انقلابی که جرجانی در تاریخ بلاغت عرب و فراتر از آن در جریان نقد ادبی دوره خود به پا می‌کند؛ بررسی معناگرایانه نحو و در حقیقت تحلیل گفتمانی دستور زبان متن است. رویکرد بلاغی او در تحلیل متن که به بررسی رابطه نحو و معنا متکی است، یک رویکرد همگانی است که می‌توان آن را در همه زبان‌ها به کار برد. اگر این ویژگی همگانی بودن را به جامعیت و انسجام نسبی نظرات او بیفزاییم، می‌توانیم اثر او را به حق یک نظریه بنامیم؛ چنانچه مندور (نقدالمنهجی عند العرب/ ۱۸۵) می‌گوید، هیچ اثر زبان‌شناسی دیگری در عربی وجود ندارد که به این وضوح یک نظریه زبان‌شناسی را مطرح کند و به کار بندد.

اکنون پس از گذشت هشت قرن از انقلاب جرجانی در نقد ادبی، میراث او به شکلی تکامل نیافته و کلیشه‌ای در کتاب‌های معانی در انزوا فرورفته و بدون کاربرد مانده است. در عوض ما در تحلیل متون، ناچار، به شیوه‌ها و ابزارهایی که زبان‌شناسی و فلسفه زبان معاصر غرب به آن دست یافته متصل می‌شویم؛ بی‌آنکه بدانیم این ابزارها گاه همان شکل به روز شده و کاربردی ابزارهای سنتی است؛ به بیان دیگر همان میراث ارسطو است که در غرب و شرق، دو زنجیره تاریخی متفاوت داشته و دو ظهور متفاوت یافته است و این دو، پیش از این که به جای هم به کار روند، باید در کنار هم دیده شوند. البته پس از شکل‌گیری حرکت احیای تفکر علمی اسلامی، تلاشی گسترده در جست‌وجوی مشترکات نظری و عملی جرجانی با زبان‌شناسی مدرن آغاز شد. چنانچه امروزه اهمیت «نظریه نظم» در این است که با شاخه‌های مختلفی مثل زبان‌شناسی ساختارگرا و نقشگرا، سبک‌شناسی، نقد ادبی و تحلیل کاربردی و گفتمانی مرزهای مشترک دارد.

مطالعات تطبیقی جرجانی، هرچند تنوع زیادی دارد؛ اما غالباً بر دیدگاه‌های زبانی مشخص و ثابتی استوار است. منتقدان، تعدادی از آرای مشخص او را با زبان‌شناسان مختلف مقایسه کرده‌اند؛ برای مثال این نظر جرجانی که «زبان مجموعه‌ای از روابط است، نه مجموعه‌ای از کلمات» دستمایه مقایسه او با بسیاری زبان‌شناسان ساختارگرا بوده است و او را بیش از دیدگاه‌های دیگرش به زبان‌شناسی



جدید متصل کرده است.^۱ اما بزرگ‌ترین دشواری در یافتن برابرزادهای امروزی جرجانی، دورافتادگی اصطلاحات تحقیق او از مفاهیم تحقیقات مدرن است. محققان معاصر عرب به سبب ابهامات اصطلاح‌شناسی آثار جرجانی، در یافتن اشتراکات آراء او با زبان‌شناسی امروز گاه به خطا می‌روند.

این مقاله سعی دارد برابرزادهای جرجانی در زبان‌شناسی ساختارگرا را به شکل نقادانه بررسی و بعضی از آن‌ها را که با اغراق و یا خطا آمیخته‌اند، اصلاح کند. هدف از بررسی تطبیقی این نیست که در آخر نتیجه بگیریم برخی مسائل را ما مقدم بر زبان‌شناسان یا فلاسفه غربی و حتی بهتر از آن‌ها دریافته‌ایم. هدف این است که ابهامات اصطلاح‌شناسی نظریه جرجانی روشن‌تر شود؛ بطوری که بتوان شکافی را که سبب رکود آن شده است در پرتو این بررسی‌ها پر کرد.

برابرزادهای جرجانی در ساختارگرایی

جرجانی و سوسور

زبان، مجموعه‌ای از روابط: جرجانی و سوسور (۱۹۱۳-۱۸۵۷م) هر دو بر این باورند که زبان مجموعه‌ای از الفاظ نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط است.^۲ از نظر جرجانی الفاظ به تنهایی معنا ایجاد نمی‌کنند. زبان به مثابه مجموعه‌ای از روابط است که واج‌ها و کلمات در آن تنها شکل‌بندی و پیکربندی معناها هستند (دلایل‌الاعجاز/ ۵۵) به رسمیت شناختن ارتباط یا ترکیب در تعریف زبان، همان مفری است که جرجانی را از مجادله لفظ-معنا خلاص می‌کند. با کنار گذاشتن مفردات و به رسمیت شناختن ترکیب، لفظ خواه نا خواه از عرصه بلاغت حذف می‌شود و نظم جای آن را می‌گیرد.

۱- همان طور که مندور اشاره می‌کند همه آرا دیگر جرجانی فرع بر همین اصل است. رک. المیزان الجدید ۲۰۱/.

۲- برای تفصیل بیشتر در این باره رک. ابودیب، ایرانیکا؛ مندور، ۱۹۸۸:۲۰۲، عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی/ ۴۴.



قراردادی بودن زبان: جرجانی و سوسور زبان را یک قرارداد می‌دانند؛ یعنی نشانه‌های زبانی، دلخواهی هستند. جرجانی به عنصر دال و مدلول که در زبان‌شناسی قرن بیستم شکل گرفت، توجه خاص دارد. او تصریح می‌کند که لفظ مفرد، فی نفسه معنای خود را تعریف نمی‌کند، بلکه فقط نشانه و علامتی برای آن است و به آن اشاره دارد. همچنین هیچ کلمه‌ای بر کلمه دیگر برتری ندارد، مگر بنابر دلالتی که می‌یابد. (دلایل الاعجاز/ ۴۸۳)

مندور نیز دیدگاه جرجانی را در این باره با نتایج مکتب سوسور و همچنین آنتوان آن میه^۱ مقایسه می‌کند. در دیدگاه سوسور نشانه‌های زبان‌شناسی پنهان هستند، یعنی ذاتاً معنایی ندارند. هیچ رابطه‌ی درونی ویژه‌ای بین مفهوم «خواهر» و رشته‌ی آوایی آن وجود ندارد و تفاوت زبان‌های مختلف گواه همین امر است. (دوره زبان‌شناسی عمومی / ۹۷)

میه زبان را به دو عنصر تقسیم می‌کند: مفردات و عوامل تکواژی. مفردات، خود کلمات هستند و عوامل تکواژی به ترتیب واژگانی، اعراب و ادات نحو (ال معرفه و...) اشاره دارد. این عوامل به مفردات دلالتی می‌بخشند که مقصود مورد نظر گوینده را ایجاد کند. جرجانی نیز تاکید می‌کند الفاظ مفرد برای این وضع شده‌اند که معانی آن‌ها به یکدیگر اضافه شود و خبر شکل بگیرد. (نقد المنهجی عند العرب / ۲۰۲-۲۰۳؛ فی المیزان الجدید / ۳۳۴-۳۳۵)

محور جانیشینی و همنشینی: در این که جرجانی به دو محور جانیشینی و همنشینی توجه داشته و تفاوتشان را در نظر دارد شکی نیست. مباحث هر دو کتاب اسرارالبلاغه و دلایل الاعجاز را می‌توان با توجه به عملکرد دو محور جانیشینی و همنشینی تبیین کرد. اما دایره‌ی محدود اصطلاحات او و ابهامی که در کاربرد بعضی از این اصطلاحات وجود دارد، برداشت ناقصی را سبب شده است.

^۱ A. Meillet



محمد عباس اصطلاح «تألیف» جرجانی را معادل «همنشینی» سوسور می‌داند.^۱ طارق نعمان نیز بر این باور است که جرجانی اهمیت کاربردی و نظری محور همنشینی و جانشینی را مشخص کرده است. او می‌گوید عبدالقاهر در بخش‌های متعددی که نظم را در آن توضیح می‌دهد، بر محور همنشینی (تألیف - تعلیق) بیشتر از محور جانشینی تکیه می‌کند. (النعمان، ۱۹۹۴/۳۱۷؛ نقل از عبدالقاهر الجرجانی فی النقد العربی الحدیث/۲۹۴) نصر حامد ابوزید معتقد است، همنشینی و جانشینی در متن جرجانی به شکل مستقل و هم‌تراز عمل می‌کنند. او در نهایت نظم را به محور همنشینی برمی‌گرداند و معنی المعنی را (که بیشتر در اسرارالبلاغه طرح شده) به محور جانشینی. نتیجه آن که طارق نعمان، ابوزید و محمد عباس ناچار محور جانشینی را در نظریه نظم بی‌اثر می‌دانند و به این نتیجه می‌رسند که جرجانی بر محور همنشینی زبان تمرکز دارد.^۲

نکته‌ای که از نظر جرجانی پژوهان، مغفول مانده این است که گرچه جرجانی مطالعه نظم کلام را از محور همنشینی آغاز می‌کند؛ اما در پاسخ به این سؤال که این نظم چگونه شکل گرفته است، بی‌تردید به سراغ محور جانشینی می‌رود و تأثیر گزینش‌های متفاوت را بررسی می‌کند؛ به بیان دیگر، نظم در محور همنشینی بروز و ظهور می‌یابد، اما تکوین آن در محور جانشینی کلام رخ می‌دهد. از همین روست که «تَوْخَى» را که بر جانشینی دلالت دارد از مفاهیم اساسی در نظریه خود می‌داند و می‌گوید «النَّظْمُ عِبَارَةٌ عَنِ تَوْخَى مَعَانِي النَّحْوِ فِيمَا بَيْنَ الْكَلِمِ» (دلایل الاعجاز/۴۶،

۱- سوسور توالی واژه‌ها در گفتار را که بر بنیاد ویژگی خطی زبان استوار است، به زنجیره یا روابط همنشینی تعبیر می‌کند؛ بنابراین در همنشینی بیشتر بر توالی واژگان نظر دارد تا وابستگی آن‌ها. در مرحله بعد، هبستگی در زنجیره سخن می‌گوید. تقریباً تمام واحدهای زبانی، یا به آنچه بر روی زنجیره گفتار در پیرامون آن‌هاست وابسته‌اند و یا به اجزای پیاپی سازنده خود بستگی دارند. (دوره زبانشناسی عمومی/۱۸۳)

۲- مفهومی که در نظریه نظم بیش از هر چیز روابط جانشینی و همنشینی را پیش چشم می‌آورد «تعلیق» است. فکر کردن (تعلق فکر) به معانی کلمات توأم است با فکر کردن به مقاصد نحوی آن‌ها؛ یعنی معنی کلمه و نقش نحوی آن همزمان به ذهن می‌آید. (دلایل الاعجاز/۴۱۱-۴۱۰) از همین رو تعلیق با محور همنشینی و جانشینی مقایسه می‌شود. اما تعلیق، روابط نحوی بالفعل در جمله است و محور همنشینی و جانشینی روابط نحوی بالقوه را نشان می‌دهند. ارتباط بین تعلیق از یک سو و همنشینی و جانشینی از سوی دیگر، تفاوت تئوریک میان این دو را از بین نمی‌برد.

۲۷۶، ۲۸۳، ۴۰۳؛ یعنی «نظم عبارت از جُستن و یافتن بهترین روابط نحوی در میان کلماتی است که برای ادای مقصود گفته شود.» مقصود او از جستن بهترین معانی النحو، انتخاب ویژگی‌های نحوی؛ مثل «تعریف یا تنکیر»، «حذف یا ذکر» و ... است که همگی گزینه‌هایی از محور جانشینی هستند. در واقع مفهوم نظم بیش از آن که به محور همنشینی بپردازد به تأثیرات «جانشینی‌های نحوی» در محور همنشینی می‌پردازد.

نکته دیگر این که آنچه جرجانی در محور جانشینی می‌جوید، برخلاف آنچه غالباً ساختارگرایان در محور جانشینی بررسی می‌کنند به جانشینی‌های واژگانی معطوف نیست. از نظر ساختارگرایانی مانند یاکوبسن، محور جانشینی یا قطب استعاری زبان به تشابه و تضاد و ... در واژگان بازمی‌گردد؛ جرجانی نه تنها جانشینی در سطح واژگان را کنار می‌گذارد، بلکه به روشنی می‌گوید: تغییرالفاظ در محور جانشینی صور معنایی را تغییر نمی‌دهد، یعنی نظم را عوض نمی‌کند. (همان/۲۶۵) آنچه جرجانی در محور جانشینی مورد توجه قرار می‌دهد جانشینی ویژگی‌های نحوی است؛ مثلاً نمی‌توانیم بگوییم دو جمله «رأیت الأسد» و «لقت اللیث» صورت المعنی یا نظم متفاوتی دارد؛ در حالی که در دو جمله «إن زیدا کالأسد» و «کأن زیدا الأسد» نظم و صورت المعنی تغییر کرده است. (رک. دلائل الاعجاز/۲۶۵) به بیان دیگر کاربرد «کأن» به جای «إن» جانشینی در سطح نحو است، نه در سطح واژگان. همچنانکه بنابر نظر ساختارگرایانی مثل یاکوبسن و لیچ، آنچه بیش از هر چیز در محور همنشینی مورد توجه قرار می‌گیرد قاعده‌افزایی است که بر حسب توازن موسیقایی شکل می‌گیرد و در معنی دخالتی ندارد؛ در حالی که جرجانی موسیقی را در همان ابتدای راه کنار می‌گذارد.

طرز تلقی جرجانی از محور جانشینی را بیشتر می‌توان در زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی مشاهده کرد تا زبان‌شناسی ساختارگرا. در تلقی نقش‌گرای هلیدی، محور جانشینی و همنشینی در معنای عامتر به کار می‌رود و جانشینی، هم بر واژگان عمل می‌کند و هم بر محور نحو. در این رویکرد واژگان و دستور جدا از هم نیستند، بلکه دو سر یک طیف به شمار می‌آیند. ما به عنوان گوینده یا نویسنده برای خلق یک جمله باید چندین بار دست به انتخاب بزنیم. از میان انواع وجه‌ها (خبری و التزامی و



پرسشی) یک وجه را انتخاب می‌کنیم. از میان انواع واژگان یک واژه را برمی‌گزینیم؛ از میان انواع عناصری که می‌توانیم جمله را با آن شروع کنیم (یعنی انواع مبتداهای) یک عنصر مثلاً فعل راگزینش می‌کنیم و... مجموعه‌ای از گزینه‌ها، همراه با شرایط ورودی خود، به منزله یک سیستم هستند. زبان شبکه‌ای از سیستم‌های واژی-دستوری است. ما در این سیستم‌ها دست به انتخاب می‌زنیم و معنا تولید می‌کنیم. یعنی سیستم، مجموعه گزینه‌هایی است که انتخاب در آن، ساختار زبان را می‌سازد. بیش از این که ساختار مهم باشد، سیستم‌هایی که منجر به ساختار می‌شوند مهم هستند؛ به بیان دیگر در رویکرد سیستمی به زبان، محور جانشینی بیشترین اهمیت را دارد. (رک. ۴۱-۳۸؛ Introduction to Functional Grammar)

عملکرد جانشینی و همنشینی در دو سطح واژگان و دستور در زبان‌شناسی نقش‌گرا

سطح واژگان	سطح دستور	
خانه/سرا/کلبه/.... دروازه/در/درگاه/...	شمار(مفرد/جمع)، شخص(اول/دوم/سوم)، وجه(التزامی/خبری/ امری/پرسشی)، فعل(رفتاری،ذهنی،...) و ...	جانشینی
گل/چمن/سبز/بهار	اسم+صفت+حرف اضافه+اسم	همنشینی

جرجانی همواره یک ویژگی دستوری را تحلیل کاربردی و نقشی می‌کند. ویژگی‌های دستوری مورد مطالعه او را می‌توان سیستم‌هایی فرض کرد که گوینده از میان آنها دست به انتخاب می‌زند؛ ویژگی‌هایی مثل (معرفه/نکره)، (فصل/وصل)، (تقدیم/تاخیر)، (استفهام/خبر/امر) و... جرجانی هرگونه انتخاب از میان سیستم‌های ذکرشده را باعث خلق معنا می‌داند و انتخابها را با بازگرداندن آنها به بافت کلام و قصد و نیت گوینده ارزشگذاری می‌کند.

تمایز زبان و کلام: این گفتار جرجانی را که در دفاع از علم بیان و فصاحت است، به تمایز زبان و کلام تعبیر کرده‌اند و آن را شبیه زبان و گفتار (لانگ و پارول) سوسور و حتی توانش و کنش چامسکی دانسته‌اند^۱:

۱- برای تفصیل بیشتر رک. اشکالیات القراءة و آلیات التاویل/۱۵۹؛ عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی/۴۲.



«بعضی می‌گویند: علم معانی تنها همان خبر و استخبار و امر و نهی است. و هر یک از اینها لفظی دارد که برای آن معنی وضع شده است و دلیل بر آن معنی قرار داده‌اند؛ بنابراین هرکس به اوضاع زبانی از زبانها خواه عربی یا فارسی آشنا باشد و معنی و مقصود از هر لفظی را بشناسد و زبانش هم او را به بیان کردن آن لفظ و ادای آهنگ‌ها و حروف آن لفظ یاری کند، چنین شخصی در آن زبان فصیح و زبان آور است...» (دلائل الاعجاز / ۶)

گرچه در این بند، جرجانی بیش از هرچیز می‌خواهد فصاحت را از حوزه لفظ تنها خارج کند، اما می‌توان دریافت که او نیز مثل سوسور جنبه اجتماعی و همگانی زبان را از جنبه فردی و کاربردی آن جدا می‌کند، هرچند برخلاف او، جنبه همگانی را کنار می‌گذارد و گفتار را شایسته بررسی می‌داند.

جرجانی می‌کوشد به کمک نظریه نظم، بین کلامی با کلام دیگر تمایز ایجاد کند؛ نه از حیث درستی زبان یا نحو، بلکه از حیث فنی یا ادبی. ابوزید می‌گوید: «مبالغه نیست که بگوییم قضیه اساسی در کتاب جرجانی فرق بین «سطوح کلام» است که از کلام عادی شروع می‌شود و به قرآن که کلام معجز است، ختم می‌گردد.» (اشکالیات القراءة و آلیات التاویل / ۱۵۵)

توجه به ساختار: همین دیدگاه‌های مشترکی که میان جرجانی و سوسور وجود دارد، زمینه پیوند جرجانی با ساختارگرایی را فراهم آورده است. نقطه اوج این پیوند را می‌توان در ترجمه نظم به «ساخت»^۱ توسط ابودیب ملاحظه کرد.^۲ ساختارگرایی مطالعه ساختار نظام زبان به طور مستقل است. یعنی مطالعه‌ای جدا از گذشته، از عالم بیرونی و از بافت اجتماعی. پیوند بین کلمات، ساخت زبان را تشکیل می‌دهد و ساخت است که مهم است و استواری هر جزء جمله بر پایه پیوند میان اجزای زبان است. جرجانی ساختار زبان را بررسی می‌کند؛ اما چنانکه خواهد آمد، پا را فراتر از

^۱-Construction

^۲- سوسور را آغازگر ساختارگرایی می‌دانند؛ با وجود آن که هرگز از اصطلاح ساخت استفاده نکرده است. تلقی ای که او از زبان به عنوان یک نظام ایجاد کرد، در واقع آغازی برای مطالعات ساختاری بر روی زبان بود. هر زبان نظام یا سازگانی است که خود از عناصری مرتبط با هم ساخته شده. واحدهای زبان را باید در نسبت با همدیگر تعریف نمود و نه به‌طور مطلق و مستقل از یکدیگر.

ساختگرایی نهاده است؛ او ساخت زبان را نه به شکل فروبسته در متن، بلکه در ارتباطش با نویسنده و خواننده و بافت متن بررسی می‌کند و این مرزی است که او را از ساختگرایان جدا می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد «گفتمان» از حیث اصطلاحی، معادل بهتری برای نظم باشد؛ همان‌طور که مارگارت لارکین و احمد سیوطی ترجمه کرده‌اند.

جرجانی و یاکوبسن

یاکوبسن (۱۹۸۲-۱۸۹۶م) شعرشناسی را به خاطر آن که به ساختار کلام می‌پردازد، جزء مکمل زبان‌شناسی به شمار می‌آورد. او برای زبان شش کارکرد قابل تفکیک قائل است که یکی از آن‌ها کارکرد شعری است. در کارکرد شعری، خود پیام در مرکز توجه قرار می‌گیرد. از نظر یاکوبسن شعر، همان زبان است در کارکرد هنری‌اش. هر یک از سطوح زبان از جمله نحو نیز در کارکرد هنری آن سهم دارند. در دیدگاه جرجانی کارکرد شعری (نقش زیبایی‌شناسانه) با کارکرد اجتماعی و ارتباطی زبان آمیخته است. وقتی زبان کارکرد ارتباطی‌اش را به بهترین شکل انجام می‌دهد، به هنر نزدیک می‌شود. قرآن کلامی است که کارکرد ارتباطی خود را به بهترین شکل ایفا کرده و همین امر، آن را به سطح ادبیات و هنر رسانده، بلکه به اعجاز کشانده است.

ویژگی ذاتی شعر یا کارکرد شعری از نظر یاکوبسن حاصل ترکیب محور همنشینی و جانشینی است. انتخاب در محور جانشینی (قطب استعاری زبان) بر اساس معادل بودن، مشابهت، ترادف یا تضاد و در محور همنشینی (قطب مجازی زبان) بر اساس مجاورت است. نظم نیز در نظر جرجانی تابع‌گزینش ویژگی‌های خاص نحوی و ترکیب معانی واژه‌هاست. اما همان‌طور که بحث شد، شیوه بررسی جرجانی در محور جانشینی و همنشینی به شیوه ساختارگرایانی مانند یاکوبسن کمتر شباهت دارد.

اما اشتراک جرجانی و یاکوبسن این است که هر دو برای نحو نسبت به انواع صورخیال، برتری قائلند. یاکوبسن از شعرهایی بحث می‌کند که صورخیالی در آنها به

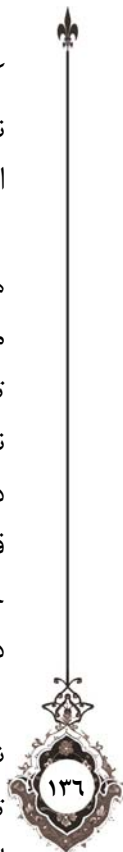
کار نرفته و صورتهای نحوی جای مجاز را گرفته است؛ مثل اشعار پوشکین. جرجانی نیز می‌گوید حتی در عبارتی که مجاز دارد (مثل اشتعل الرأس شیباً) نظم کلام مهمتر است. (دلایل الاعجاز/۱۰۰؛ نیز قضایا الشعریه/۷۱)

مهمترین چیزی که جرجانی و یاکوبسن را به هم پیوند می‌دهد این است که هر دو - هرچند با دو شیوه مختلف - بعد زیبایی‌شناسی نحو را مورد توجه قرار می‌دهند. درواقع، نحو را از رکود و عدم تحرک درمی‌آورند و آن را به ابزاری هنری تبدیل می‌کنند که در فهم متن و کشف زوایای پنهان آن مؤثر است. از نظر جرجانی نحو است که بین سبکهای مختلف تفاوت ایجاد می‌کند؛ اما نه نحو خشک که فقط درست و غلط را بسنجد؛ نحوی که اساس تمایز سبکهای زبانی مختلف است و در قواعدی مثل فصل و وصل، تقدیم و تاخیر، ذکر و حذف و... محقق می‌شود. این تلقی خاص از نحو که به کشف معنای دلالتی نحو در گفتار و نیز کشف نقش شعری نحو در متن منجر می‌شود، پیش از جرجانی در میان نحویان قدیم عرب رایج نبوده است.

یاکوبسن نیز از طریق تفاوت ساختار نحوی جملات با همدیگر به کارکرد شعری نحو اشاره کرده است. او می‌گوید به سختی می‌توانیم میان این دو جمله تفاوتی قائل باشیم: «زندگی زیباست» و «زیباست که زندگی می‌کنیم...».^۱ تفاوت این دو جمله صرفاً تفاوت نحوی است. یاکوبسن به این ترتیب در متون شعری بر روی ساختارهای نحوی و تأثیر آشکار آنها بر شعریت اثر متمرکز می‌شود. از نظر یاکوبسن محل قرار گرفتن قافیه در زنجیره همنشینی در شعر می‌تواند مکمل یا مخرب چهارچوب دستوری متن باشد. کارکرد مهم دستور یا نحو هرگز نمی‌تواند از توانایی‌اش در خلق سطح دوم معنا دور بماند. (Roman Jakobson/۱۸)

نگاه یاکوبسن نسبت به جرجانی وسیعتر است؛ زیرا جرجانی، جز در مبحث فصل و وصل، کلیت شعر را در نظر نمی‌گیرد و تنها یک بیت و یا یک بند شعری را مورد توجه قرار می‌دهد. این، گناه او نیست و بیشتر از سنت شعری آن دوره ناشی

۱- این دو جمله را از پایان قصیده مایاکوفسکی به نام хорошо نقل می‌کند. برای توضیح بیشتر رک: قضایا الشعریه/۶۵.



می‌شود که استقلال ابیات را ارزش می‌شمردند. یاکوبسن به کل متن توجه دارد و به جای یک بیت، کل قصیده را در نظر می‌گیرد.

تفاوت دیگر این است که در واقع این دو، در بررسی ارتباط نحو و شعرشناسی شیوه متفاوتی دارند. یاکوبسن برخلاف جرجانی، بیشتر تکرارها و شباهت‌های نحوی را بررسی می‌کند و آنها را جزئی از «آرایه‌های نحوی» شعر به شمار می‌آورد. منظور، تکرار ساختارهای نحوی است که در قصیده‌های حماسی بلند، زیاد اتفاق می‌افتد. او همچنین به عملکرد شاعری که مخالف قواعد نحوی عمل می‌کند و از تشابهات و همانندسازی‌های نحوی دور می‌شود، توجه دارد. اما جرجانی ساختار هر جمله را به شکل منفرد و در خدمت معنای جمله تفسیر می‌کند.

این تفاوت به شکل ریشه‌ای از معناگرایی جرجانی و صورت‌گرایی یاکوبسن نشأت می‌گیرد. یاکوبسن تشابهات صوری در ساختار ابیات را برای اثبات شعریت اثر کافی می‌داند، درحالی که جرجانی ساختار ابیات را مولد معنایی ثانویه می‌داند که آن معنای ثانویه، ذات ادبیات را شکل می‌دهد. نقدی که فاولر بر یاکوبسن وارد می‌داند، بهتر می‌تواند این تفاوت را آشکار سازد. این نقد در حقیقت نقد رویکردهای سبک‌شناسی نیمه دوم قرن بیستم بر رویکردهای فرمالیستی است. رویکردهای فرمالیستی در نقد ادبی و سبک‌شناسی، برای متن ادبی ماهیتی ثابت و بسته فرض می‌کنند؛ ماهیتی مستقل با ساز و کارهای مشخصی برای تولید و برداشت. قواعد برجسته‌سازی که لیچ آنها را به دو دسته قاعده کاهی (بدیع معنوی) و قاعده افزایی تقسیم کرد، همان ساز و کارهای مشخص هستند که ذات ادبیات را رقم می‌زنند. در واقع، این قواعد صوری هستند که در تحلیل یک متن ادبی باید ارزیابی شوند.

مثال دیگر این که یاکوبسن و دیگر فرمالیست‌ها بر نقش ادبی نویسنده هم بی‌اعتنا هستند و تاکید می‌کنند که «نیت مولف» و اساساً حضور ادبی مولف اهمیتی ندارد. آنان شعر را چیزی بیش از رخداد زبانی نشناخته‌اند؛ (ساختار و تاویل متن/ ۷۳) در حالی که جرجانی هرگز نمی‌تواند نیت مولف را در خلق یک اثر نادیده بگیرد و صرفاً به متن بپردازد. اساساً در رویکردهای اخیر در نقد ادبی و سبک‌شناسی، ادبیات ماهیتی ارتباطی دارد؛ بنابراین بنابر کارکردهای مختلف ارتباطی (تأیید، رد، تحسین، شک و تردید و ...) تنظیم می‌شود. در این رویکردها ادبیات به منزله گفتمان (کلام)

در نظر گرفته می‌شود و مشخصه‌های گفتمان در نقد ادبی مورد توجه قرار می‌گیرد. در زبان‌شناسی فرمالیستی بر نقش ادبی زبان تأکید می‌شود و کارکردهای مختلف زبان از هم جدا هستند. در حالی که در رویکردهای اخیر، زبان همه نقش‌هایش را همزمان در خود حمل می‌کند.

در واقع خلئی که فاوولر در کار یاکوبسن می‌یابد، در روش جرجانی کمتر دیده می‌شود؛ چرا که او متن را نه به شکل فروبسته در خویش، بلکه در ارتباط با زمینه پیدایشش و اغراض برون‌متنی می‌کاود و به ماهیت گفتمانی متن بیشتر توجه دارد.

جرجانی و چامسکی

جرجانی و چامسکی (۱۹۲۸م) سه نقطه اتصال مهم دارند. نخست توجه به نحو است در مقابل معناشناسی و واج‌شناسی. دوم توجه به ارتباط زبان - و به طور اخص نحو - با ذهن؛ است و سوم توجه به سطح عمیق معنا یا به تعبیر چامسکی ژرف‌ساخت است که در دیدگاه جرجانی با مفهوم تعلیق مرتبط است.

نحو: چامسکی زبان را آینه ذهن می‌داند و در بازگردان زبان به ذهن به روان‌شناسی نزدیک می‌شود. از نظر او مفهوم نحو، شکل ذهنی دارد که امکان نظارت بر فرآیند تکثیر جملات را فراهم می‌کند. جرجانی نیز می‌گوید فرآیند خلق کلام از ذهن متکلم آغاز می‌شود. معانی الفاظ و ارتباط معانی در ذهن متکلم شکل می‌گیرد و سپس جامه لفظ می‌پوشد و عینیت می‌یابد؛ به بیان دیگر جرجانی و چامسکی متفق هستند در این که گوینده توانایی زبانی‌ای - برآمده از نحو - دارد که به کمک آن می‌تواند عبارتهای نامحدود تولید کند. این توانایی‌ها به صندوق بسته‌ای شبیه است که در ورودی و در خروجی دارد؛ لغات وارد آن می‌شوند و سپس به شکل تألیفی جدید خارج می‌گردند. ما تنها بعد مادی این فرآیند را لمس می‌کنیم اما بعد ذهنی داخل صندوق پنهان است. (قضایا الحداثه عند عبدالقاهر الجرجانی/ ۸۲؛ دلائل الاعجاز/ ۸۷)

جرجانی هم مثل چامسکی از نحو زبان آغاز می‌کند، اما برخلاف او از سطح تفسیر فراتر می‌رود و دقیقاً به ارزشگذاری نحو می‌پردازد. ملاک او در این ارزش‌گذاری، معنا یا به بیان خودش معانی النحو است. او تجریدات نحوی را ابزاری کیفی



می‌داند که به کمک آن غرض از ترکیب به دست می‌آید، بلکه می‌توان از این ابزار کیفی به عنوان ابزاری برای نقد جنبه‌های نقص و کمال در سبک استفاده کرد. همین است که او را وارد حوزه زیبایی شناسی و بلاغت می‌کند. اما چامسکی که بررسی‌های نحوی را از مرحله توصیفی به مرحله تئوری تفسیری، منتقل کرده است وارد حوزه ارزش‌گذاری نمی‌شود.

توجه جرجانی در درجه اول به ترکیب ذهنی معنی به عنوان اصل گفتار و در درجه دوم به رمز زبانی است. رمز زبانی از دیدگاه جرجانی به هیچ وجه ماهیت «خودکار» ندارد؛ بلکه از قابلیت تغییر و حرکت برخوردار است که این تغییر از فرآیند انتخاب و تنظیم گوینده ناشی می‌شود؛ به عبارت دیگر، از منظور و مقصد آگاهانه گوینده تأثیر می‌گیرد؛ به طوری که ترکیب ماهیت نوآورانه دارد و صورت مادی الگوی ذهنی اولیه است.

اما نکته‌ای که محققان از آن غفلت می‌ورزند این است که جرجانی، هم از بعد ذهنی به نحو می‌نگرد و هم از بعد کاربردی. جنبه ذهنی نحو مجرای اتصال او با چامسکی است که توضیح داده شد؛ اما جنبه کاربردی نحو، او را از چامسکی دور می‌کند و با کاربردشناسان زبان پیوند می‌دهد؛ جرجانی بررسی خویش را معطوف به فرآیند شکل‌گیری کنش زبانی می‌کند و جنبه همگانی و جهانی نحو را به دستوریان وا می‌گذارد. چامسکی برخلاف او بر این باور است که تنها باید زبان آرمانی را که فقط در ذهن انسان‌ها وجود دارد (توانش زبانی) بررسی کرد. حتی به بیان دقیق‌تر می‌توان گفت جرجانی برخلاف چامسکی تفاوت قابل توجهی بین زبان درونی و گفتار بیرونی قائل نیست و در واقع آن زبان درونی و ذهنی را با گفتار که باز نمود عینی آن است همزمان و توأم می‌داند. در واقع جرجانی در عمل به کنش زبانی می‌پردازد؛ اما آن را از توانش ذهنی جدا نمی‌کند و به دوگانگی آنها قائل نیست.

روساخت و ژرف‌ساخت: تحلیل روساخت و ژرف‌ساخت را یکی از یکسانی‌های کار جرجانی و چامسکی شمرده‌اند. (رک. عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی/ ۵۵) ما ابتدا با مراجعه به دلائل الاعجاز، مجرای این شباهت را توضیح می‌دهیم

و سپس با بررسی دقیقتر، نشان می‌دهیم که تنها با تسامح می‌توان این اشتراک را پذیرفت.

حجم عظیمی از دلائل الاعجاز جرجانی به کشف این نکته اختصاص یافته است که چطور ساختهای گوناگونی که از هم مشتق شده‌اند، معانی مختلفی را حمل می‌کنند و چطور یک ساخت نحوی، معنایی را تاثیرگذارتر بیان می‌کند. جرجانی اغلب بین ساختها، اصل و فرع و ژرف‌ساخت و روساخت را مشخص نمی‌کند، اما در تحلیل جمله‌ها، گاهی به ژرف‌ساخت آنها باز می‌گردد و حرکت ژرف‌ساخت به روساخت را تبیین می‌کند؛ مثلاً برای نشان دادن تأثیر معانی النحو در جمله «فما ربحت تجارتهم» می‌گوید ساختار اصلی اینچنین بوده است: «فما ربحوا فی تجارتهم» و آنگاه به بررسی تاثیر بلاغی این دگرگونی ساختی می‌پردازد.

وقتی جرجانی در آغاز مباحث خود انواع «تعلیق» را توضیح می‌دهد، به گونه‌ای به ژرف‌ساخت‌های (سطح معنایی) زبان اشاره می‌کند و گویی جمله‌ها را در درخت اصلی‌شان می‌گنجانند. شاید بتوان برای این ادعا دو دلیل اقامه کرد: یکی این که تعلیق فرایندی ذهنی است و به معنا مربوط است؛^۱ همان‌طور که ژرف‌ساخت به سطح معنا مرتبط است. دیگر این که به سخن جرجانی، هرگاه یکی از متعلقات فعل (مثل مفعول) به جمله اضافه می‌شود، فقط معنایی را به جمله اضافه نمی‌کند؛ بلکه ذات جمله را تغییر می‌دهد. (دلائل الاعجاز / ۵۳۳-۵۳۴) به کمک اصطلاحات چامسکی این دیدگاه جرجانی را می‌توان این‌طور بازخوانی کرد: ژرف‌ساخت جمله‌ای که فعل گذرا به مفعول (متعدی) دارد با جمله‌ای که فعل ناگذر (لازم) دارد، متفاوت است؛ یا به بیان دیگر ژرف‌ساخت‌ها تفاوت‌های ذاتی و بنیادین با هم دارند.

جرجانی قوانین نحوی را بر اساس تعلیق بین سه نوع کلمه (اسم / فعل / حرف) در سه گروه اصلی جای می‌دهد. (دلائل الاعجاز / ۵۵) این گروه‌های انتزاعی با بعضی تغییرات گسترش می‌یابند؛ تغییراتی مثل شمار، معرفه و نکره، تقدیم و تأخیر، حذف و

۱- جرجانی ارتباط اسنادی بین مسند و مسندالیه یا ارتباط تعدی بین فعل و مفعول را در درجه اول، ارتباطی معنایی می‌داند - که در صورت زبان به شکل اعراب ظاهر می‌شود. فاعل به این دلیل که مرفوع است و بعد از فعل می‌آید، فاعل نیست؛ بلکه به این دلیل که فعل توسط آن انجام گرفته است، فاعل شمرده می‌شود و به همین ترتیب به مفعول مفعول گویند، زیرا فعل بر آن واقع شده است.

تکرار و... . در ضمن این احتمالات در ترتیب و یا ارتباط با همدیگر ذاتاً جنبه اجباری ندارند و بنا بر خواست گوینده شکل می‌گیرد. در واقع جرجانی تغییرات جمله در تبدیل از ژرف‌ساخت به روساخت را امری گوینده محور می‌داند.

در بررسی گشتارها «تقدیم لا علی نية التأخیر» بسیار شبیه قاعده سازه‌نشانی چپ^۱ در نظریه‌ی گشتاری است که ضمیر، جای یک عنصر پیش‌فرض آغازین را در جمله می‌گیرد. «تقدیم علی نية التأخیر» نیز بسیار شبیه مبتداسازی است؛ در مبتداسازی، مولفه مقدم شده برجستگی کانونی دارد و پس از حرکت آن، ضمیری به جایش نمی‌نشیند؛ مثل این نمونه:

“ These houses my grandfather built .”

اما شباهت دیدگاه جرجانی و چامسکی در مقوله ژرف‌ساخت و روساخت تا همین جا بیشتر نیست. از نظر صورت‌گرایانی مانند چامسکی، کاربرد گشتار در حوزه قواعد معنایی تاثیر نمی‌گذارد و تنها ساخت‌هایی که با کمک قواعد سازه‌ای تولید می‌شوند (ژرف‌ساخت‌ها) در تعبیر معنایی جمله‌ها دخالت دارند. (رک: زبان‌شناسی نوین/۱۳۸) به بیان روشن‌تر چامسکی و پیروانش روساخت‌های منشعب از یک ژرف‌ساخت را از نظر معنایی، مترادف هم می‌دانند؛ در حالی که جرجانی معتقد است بین روساخت‌های منشعب از یک ژرف‌ساخت نیز تفاوت معنایی وجود دارد. همین نشان می‌دهد که جرجانی و چامسکی در لایه‌های متفاوتی از معنا سیر می‌کنند. جرجانی مترادف معنایی بین جمله‌های مختلف را رد می‌کند. او به خاطر فلسفه بلاغت ساختارهای نحوی که مبتنی بر انتخاب و گزینش است، عمدتاً بر گشتارهای اختیاری زبان تکیه می‌کند، اما نمی‌تواند در همه کتاب و سوسه تفسیر معنایی گشتارهای اجباری را کنار بگذارد. همین امر گاه سبب می‌شود که چهارچوب تئوری او مخدوش و غیر منسجم به نظر آید.

براندیشه‌های جرجانی و چامسکی، رویکردی عقلی حاکم است که سبب می‌شود نحو را محور بررسی خود و منبع امکانات ساختاری قرار دهند؛ اما تفاوت

بنیادین جرجانی و ساختارگرایانی مثل سوسور و چامسکی این است که جرجانی به کلام توجه دارد و آنها به زبان می‌پردازند.

برابرنهادهای جرجانی و نقد نو

جرجانی و ریچاردز

ریچاردز (۱۹۷۹-۱۸۹۳م) منتقد ادبی و بلاغی بانفوذ انگلیسی است که از بنیانگذاران نقد نو به شمار می‌آید. او به نقد بلاغت سنتی می‌پردازد و آن را بیغولۀ کسل‌کننده‌ای می‌داند که برای ژرف‌تر شدن به فلسفه و معناشناسی نیاز دارد. (فلسفه بلاغت/ ۱۵-۲۱)

ریچاردز به ویژه در نقد «نظریه استعمال» به اهمیت کاربرد کلمات در دریافت معنای آنها اشاره می‌کند. نظریه استعمال که میراث قرن هجدهم به شمار می‌آید، تاکید می‌کند که هر کلمه دارای یک کاربرد صحیح و مناسب است (تاکید از نگارنده)؛ یعنی معنای کلمات ثابت است، نه وابسته به قبل و بعد از خود. به بیان دیگر این نظریه پویایی بین کلمات را در نظر نمی‌گیرد. ریچاردز در نقد خود تاکید می‌کند که فضیلت و برتری ادبی هر سخن، در کاربرد صحیح و مناسب واژگان است و در سازگاری و پیوند میان آنها. اکثر کلمات وقتی از بافتی به بافت دیگر می‌روند، معنی‌شان تغییر می‌کند و ثبات معنی کلمه چیزی نیست که بتوان آن را فرض گرفت. از سوی دیگر در یک پاره گفتار باید معنای مجزای کلمات را از معانی حاصل از ترکیب آنها جدا کنیم. پاره گفتار بیانگر یک معنی نیست؛ بلکه بیانگر «پویایی» بین کلمات است. به همین دلیل است که «بافت»^۱ از واژه‌های کلیدی ریچاردز به شمار می‌آید. از نظر او به طور کلی، «کلمه بافت»، نامی است برای خوشه کاملی از رخدادها که همراه با هم روی می‌دهند (وضعیت‌های متلازم) (همان / ۴۵).

جرجانی نیز برخلاف پیشینیانش که بیشتر به مفردات و اجزا بها می‌دادند تا به ترکیب و نظم اجزا، (نظر جرجانی در باب صور خیال / ۱۳۶۲) بر این باور است که یک کلمه مادام که در گروهی از کلمات مرتبط با یکدیگر واقع نشده باشد، خالی از

^۱ -Texture



هرگونه اهمیت و مفهوم است. جرجانی برای بیان این معنی، تابلو نقاشی را مثال می‌زند که هر رنگی در کنار دیگر رنگها جلوه‌گر می‌شود و گیرایی یک تصویر در مجموع و در انتظام این رنگ‌هاست. ریچاردز در همین رابطه از قیاس قطعه موسیقی کمک می‌گیرد. یک نت در موسیقی ویژگی خود را از نت‌های پیرامون اخذ می‌کند. یعنی یک کلمه بدون زمینه نمی‌تواند حتی یک معنی هم داشته باشد، همان طور که یک تکه رنگ. (فلسفه بلاغت/۸۲)

اما تفاوتی که از نظر منتقدانی نظیر عشماوی (Arabic Literary Criticism/۲۷۵) دور مانده، این است که جرجانی برخلاف ریچاردز، بیشتر به بافت بیرونی متن نظر دارد؛ به بیان دیگر ریچاردز بافت زبانی را می‌کاود و جرجانی بافت موقعیتی را. ریچاردز نقش گوینده و شنونده و قصد و نیت آن‌ها را در تبیین معنای کلمه‌ها نادیده می‌انگارد و به کلمات قبلی و بعدی یک کلمه بسنده می‌کند. دیگر این که او کلمه را محور بحث معنا قرار می‌دهد و از آن فراتر نمی‌رود؛ در حالی که جرجانی کلمات «مفرد» را چه از حیث آوایی و چه از حیث معنایی مربوط به بحث بلاغت نمی‌داند.

ممکن است مفهوم «معنی‌المعنی» جرجانی با مفهوم «معنای معنا» آگدن و ریچاردز یکسان تلقی شود. اما رویکرد جرجانی و ریچاردز به مسئله معنا به طور قابل توجهی متفاوت است و بین این دو مفهوم، اشتراک کمی وجود دارد. جرجانی کلام را دو نوع می‌داند. کلامی که دلالت آن از نوع لفظ بر معنی است که می‌توان آن را کنش کلامی مستقیم به شمار آورد و کلامی که دلالت آن از نوع معنی بر معنی است. «معنی‌المعنی» در نظر جرجانی انواع کنایه، تعریض، استعاره و تمثیل را شامل می‌شود. در واقع مفهوم «معنی‌المعنی» در دیدگاه جرجانی برای همه کاربردهای زبان که گوینده غرض خود را غیرمستقیم بیان می‌کند و شنونده به کمک بافت گفتار و به واسطه گفتار آن را می‌فهمد به کار می‌رود و در بعضی موارد با کنش کلامی غیر مستقیم سرل قابل مقایسه است.

آگدن و ریچاردز بین کاربرد سمبولیک و عاطفی زبان فرق می‌گذارند کاربرد عاطفی استفاده از کلمات برای بیان یا انگیختن احساسات و عواطف است (Roman Jakobson/۱۴۹). در کاربرد سمبولیک زبان، کلمات نمادهایی هستند که به مصداق

بازمی‌گردند و درست و غلطشان تحقیق‌پذیر است، مثل «برج آزادی ۱۰۰ متر است»؛ اما در کاربرد عاطفی، درست و غلط بودن تحقیق‌پذیر نیست؛ مثل «آفرین» یا «شعر اکسیر زندگی است». دیدگاه آنها به دیدگاه تنگ پوزیتیویست‌های منطقی که کارکرد اولیه زبان را بیان واقعیت تحقیق‌پذیر می‌دانند، شبیه است که خصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم توسط ویتگنشتاین مورد تردید قرار گرفت و بعد از او سرل و آستین و گرایس جایگزینی برایش ساختند.

جرجانی برخلاف آگدن و ریچاردز برای تعیین صدق و کذب، از اصل اثباتگرایی جانبداری نمی‌کند و برخلاف پوزیتیویست‌های منطقی، جهان خارج را ملاک صدق و کذب کلام نمی‌داند؛ بلکه گوینده و شنونده و بافت موقعیتی کلام را ملاک قرار می‌دهد. در دیدگاه او صدق و کذب به نیت‌ها و باورها و تمایلات گویندگان مربوط است که تنها در گفتار آنها عملی می‌شود. نمی‌توان صدق و کذب را به راحتی به تطابق محتوای گزاره‌ای گفتار با واقعیت بیرونی برگرداند. یعنی صدق و کذب، از یک سو به نیت و مقاصد گوینده و از سوی دیگر به میزان دانش شنونده بازمی‌گردد. یک گفته ممکن است در یک بافت درست و در بافت دیگر نادرست باشد. مثلاً «من کوه را بلند کردم». در بافت ادبی درست است در عین حال، «زید عمرو را زد.» از سوی کسی که ماجرا را ندیده، کذب است؛ حتی اگر ماجرا در جهان خارج روی داده باشد. جرجانی می‌گوید خبر از قول شخص صادق و کاذب دلالت یکسان دارد. یعنی لفظ در سخن صادق و کاذب بر معنی دلالت می‌کند. (رک. دلائل‌الاعجاز/۵۲۷-۵۲۸ و ۵۳۳)

جرجانی در تحلیل ساختارها به علت انتخاب فعل مضارع در برابر ماضی، انتخاب نکره در برابر معرفه، تقدیم و تأخیر کلمات و ... اشاره می‌کند. عشاوی می‌گوید آنچه جرجانی انجام می‌دهد دقیقاً آن چیزی است که ریچاردز معتقد است نقد باید انجام دهد. (Arabic Literary Criticism/۲۶۲-۲۶۴)

نتیجه‌گیری

۱- محققان معاصر بیشتر به اشتراکات آرای جرجانی با زبان‌شناسی پرداخته‌اند و از بعضی تفاوتها که مبین رویکرد جرجانی به نحو و بلاغت است، چشم پوشیده‌اند.



۲- مهمترین اشتراک جرجانی با زبان‌شناسی معاصر درک او از زبان به شکل نظامی از ارتباطات است. کنار گذاشتن مفردات چه در سطح لفظ و چه در سطح معنی اولاً او را از مجادله طولانی و بی‌حاصل لفظ و معنا رهاوند و ثانیاً مجرای ورود او به مبحث ساخت زبان را فراهم ساخت و این نکته اشتراک اصلی او با ساخت‌گرایان از یک سو و ریچاردز از سوی دیگر است.

۳- جرجانی نظام ارتباطاتی زبان را از زاویه نحو مورد بررسی قرار داد. او نحو را پدیده‌ای برخاسته از ذهن و قدرت زاینده آن دانست و به ساخت‌های زاینده از ذهن و تفاوت آنها پرداخت و این محور اشتراک او با چامسکی است، اما در عین حال به جنبه کاربردی یا بلاغی نحو نیز توجه کرد که این رویکرد او را از چامسکی و دیگر صورت‌گرایان جدا می‌کند.

۴- جرجانی برای نحو نسبت به انواع صنایع بیان برتری قائل می‌شود. او برای نخستین بار به بعد زیبایی‌شناسی نحو می‌پردازد و آن را به عنوان ابزاری هنری در فهم متن و کشف زوایای پنهان آن مؤثر می‌داند و این نقطه مشترک او با یاکوبسن است. تفاوت آنها در این است که یاکوبسن بیشتر تکرارها و شباهت‌های نحوی را بررسی می‌کند، اما جرجانی ساختار هر جمله را به شکل منفرد و در خدمت معنای جمله تفسیر می‌کند.

منابع

- ابوزید، نصر حامد، **اشکالیات القراءة و آلیات التاویل**، الطبعة الخامسة، بیروت: المركز الثقافی العربی، ۱۹۹۹.
- ابودیوب، کمال، **صور خیال در نظریه جرجانی**، ترجمه فرهاد ساسانی و فرزانه سجودی، مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت ارشاد، ۱۳۸۴.
- احمدی، بابک، **ساختار و تاویل متن**، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- اسمیت، نیل، ویلسون، دیردری، **زبان‌شناسی نوین**، نتایج انقلاب چامسکی، ترجمه علی اشرف صادقی و دیگران، تهران، آگاه، ۱۳۶۷.
- جرجانی، عبدالقاهر، **اسرار البلاغه**، تحقیق محمد رشید رضا، مکتبه القاهره، چاپ ششم، ۱۹۵۹.
- _____، **دلایل الاعجاز**، تعلیق محمود محمد شاکر، قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۹۸۴.

- دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه سید محمد رادمنش، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- دوسوسور، فردینان، دوره زبانشناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
- ریچاردز، آی، فلسفه بلاغت، ترجمه علی محمدی آسیابادی، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲.
- ساسانی، فرهاد، نگاهی به نظریه ساخت و معناهای افزوده عبدالقاهر جرجانی، زیبا شناخت، ۱۳۸۷، ۳۱۵-۳۲۴.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، نظر جرجانی در باب صور خیال، نشر دانش، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۶۲.
- ضیف، شوقی، تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، سمت، ۱۳۸۳.
- عباس، محمد، عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی، ترجمه مریم مشرف، تهران: چشمه، ۱۳۸۷.
- عبدالغفار، محمد عبدالرزاق، عبدالقاهر الجرجانی فی النقد العربی الحدیث: دراسه فی إشکالیة التأویل، الطبعه الأولى، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات والنشر، ۲۰۰۲.
- عبدالمطلب مصطفی، محمد، قضايا الحدیث عند عبدالقاهر الجرجانی، لبنان: مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۵.
- فالر، راجر، ادبیات به منزله کلام در زبان شناسی و نقد ادبی، ترجمه حسین پاینده، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- لاشین، عبدالفتاح، تراکیب النحو من وجه البلاغه عند عبدالقاهر، ریاض: دارالمریخ، ۱۹۸۰.
- مندور، محمد، فی المیزان الجدید، تونس: موسسات عین عبدالله، ۱۹۸۸.
- مندور، محمد، نقد المنهجی عند العرب و منهج البحث فی الادب و اللغه، قاهره: دار نهضة مصر، ۱۹۹۶.
- یاکبسون، رومان، قضايا الشعرية، ترجمه محمد ولید وحنوز مبارک، مغرب: دار توبقال، ۱۹۸۸.
- Abu Deeb, Kamal, "ABD-AL-QĀHER JORJĀNĪ", n.d. <http://www.iranica.com/articles/abd-al-qaher-jorjani-grammarian-rhetorician-and-literary-theorist-d-1078>.
- Al- Ashmawi, M.Z.M, "Arabic Literary Criticism until the Fifth Century of Hijra with Special Reference to Abdul Qahirs Theory of Construction". Ph.D. Degree Thesis, University of London, 1954.
- Bradford, Richard, "Roman Jakobson: Life, Language and Art". First Ed. Routledge, 1994.

- El-Hakkouni, Abdeslam, “**From syntax to rhetoric: towards a new reading of Al-Jurjani’s elm al-ma‘ānī.**”. Ph.D. Degree Thesis, University of Bath, , 1989.
- Larkin, Margaret, “**The Inimitability of the Qur’an: Two Perspectives.**” *Religion & Literature* 20,1988, no.1: 31-47.
- Larkin, Margaret, “*The Theology of Meaning: Abd Al Qahir Al Jurjanis Theory of Discourse*”. American Oriental Society, 1995.
- Levinson Stephen C, “**Three Levels of Meaning**”, In: “**Grammar and meaning: Essays in honour of Sir John Lyons**”, Edited by F.R. Palmer, Cambridge University Press, , 1995.
- Halliday, M. A. K., and Christian M. I. M. Matthiessen, **An Introduction to Functional Grammar**. 3rd ed. Hodder Education Publishers, 2004.

